

مقامات اهل بیت علیهم السلام در قرآن و روایات

سید محمد مرتضوی *

چکیده

امت اسلامی در مصداق «اهل بیت» اختلاف دارند و دو گروه عمده اسلامی (شیعه و اهل سنت) درباره جایگاه آنان نزد خداوند و نقش آنان در نظام آفرینش، دو نگاه مهم دارند: نگاه افراطی، آنان را فوق بشر تصور می کند و صفات خدایی برای آنان در نظر می گیرد و نگاه تفریطی آنان را در حد مسلمان عادی می داند و گاهی تکفیر هم می کند.

با بررسی متون حدیثی دو گروه، می توان حدّ وسط این افراط و تفریط را اثبات کرد که عبارت است از «پذیرش بندگی آنان در برابر خداوند، با وجود برخورداری از مقاماتی مانند خلافت، ولایت، امامت و عصمت»؛ با این توجیه که مستندات دینی اثبات می کند این مقامات اعطایی از سوی خداوند هستند؛ نه ذاتی آنان. با توجه به بررسی متون دینی، این مقامات متناسب با نیازهای مردم طراحی و جعل شده است. این مقاله نمونه ای از مقامات حقیقی آنان را - براساس روایات دو گروه - بررسی و مستندات، فلسفه جعل و مصداق آنها را از روایات دو فرقه ارائه می کند.

واژگان کلیدی

اهل بیت علیهم السلام، مقام خلافت، مقام امامت، مقام عصمت.

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.
mortazavi-m@um.ac.ir
تاریخ دریافت: 89/4/6
تاریخ تأیید: 89/6/2

طرح مسئله

«اهل بیت» مرکب از واژه «اهل» و «بیت» است. این ترکیب در لغت به معنای نزدیکان شخص می‌باشد. (عدة من العلماء، 1379: 1 / 31؛ ابن فارس، 1404: 1 / 150؛ فیروزآبادی، بی تا: 2 / 1276؛ زبیدی، 1414: 14 / 35)

این ترکیب در قرآن و روایات بارها به کار رفته است، به گونه‌ای که به یک اصطلاح تبدیل شده است؛ گرچه اهل سنت و شیعه در مصداق این اصطلاح دینی اختلاف دارند. (مرتضوی، 1385) شیعه مصداق آن را در قرآن پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام می‌داند و معتقد است بر دیگر نزدیکان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اطلاق نمی‌شود، حتی اگر بپذیریم از نظر عرف عام، اطلاق این لفظ بر بقیه درست باشد. (طباطبایی، 1390: 6 / 312) مصداق این اصطلاح در روایات نیز امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام است. بر این اساس اهل بیت، با اصطلاح آل‌البیت، آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، عترت و ذوالقربی مرادف است؛ گرچه معنای لغوی این واژه‌ها گسترده‌تر می‌باشد. (مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی، 1423: 1 / 237)

با توجه به اختلافی که مسلمانان در مصداق این واژه دارند، درباره جایگاه این گروه نزد خداوند نیز اختلاف نظر هست.

امت اسلامی دو نگاه افراطی و تفریطی درباره جایگاه اهل بیت مصطلح نزد شیعه دارند: عده‌ای آنان را از حد بشر خارج کرده و قائل به الوهیت آنان شده‌اند (نویختی، 1404: 36) و عده‌ای به وجوب قتل آنان حکم کرده‌اند. (مشکور، 1384: 187) از این افراط و تفریط چند بار در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام یاد شده است، مانند: «هَلْکَ فِی رَجْلَانِ: مَحَبَّ غَالٍ وَ مَبْغِضٍ قَالِ». (سید رضی، 1387: ح 117)

در این مقاله در پی بررسی این مسئله هستیم که جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام، بر پایه متون دینی، کجاست و بر اساس متون دینی نگاه افراطی تأیید می‌شود یا نگاه تفریطی، یا دیدگاه دیگری تأیید می‌شود؟

مقدمه

انسان برای بیان مقصود خود از الفاظ و کلمات کمک می‌گیرد و هر جا احساس کند

واژه‌های موجود نمی‌توانند مقصود او را بیان کنند، واژه می‌آفریند؛ از این رو گاه واژه‌ای را برخلاف معنای اولی خود، به یک اصطلاح تبدیل می‌کند، به گونه‌ای که هر کجا آن واژه گفته شود معنای اصطلاحی آن به ذهن می‌آید.

فرهنگ اسلامی نیز از این فائده مستثنی نیست. بر این اساس، در آیات و روایات اسلامی گاه الفاظی بدون در نظر گرفتن معنای لغوی آنها، به عنوان یک اصطلاح برای بیان یک حقیقت و واقعیت به کار گرفته شده است.

اصطلاحات به کار گرفته شده در متون دینی گاه تنها برای بیان معارف دینی‌اند و گاه منشأ حقوق و تکالیفی نیز می‌باشند، یعنی از یک سو از بیان حقوقی برای برخی از افراد حکایت می‌کنند و از سوی دیگر به وظایف امت اسلامی در برابر آنان می‌پردازند. واژه اهل‌بیت از جمله این اصطلاحات است. کاربرد این واژه در متون دینی گاه گویای معارف و حقایق جهان هستی است و گاه از وظایف آنان سخن می‌گوید و گاه حقوق آنان یا به عبارت دیگر بیانگر وظایف امت در برابر آنان است.

مقامات

مقامات جمع مقام است و برای مصدر میمی، اسم مکان و اسم زمان کاربرد دارد، ولی در قرآن به معنای مصدر میمی است. (راغب، 1426: 693) اصل این واژه به معنای جای پای انسان می‌باشد، سپس به جایگاه و موقعیت شخص گسترش یافته است. (ابن منظور، 1405: 12 / 498) اگر این ایستادن و جایگاه به وسیله خود شخص انجام گیرد، از باب «قام، یقوم، مقام» می‌باشد که میم آن مفتوح است و اگر ایستادن و تعیین جایگاه از سوی دیگری باشد، به متعدی شدن فعل نیاز دارد، لذا به باب افعال می‌رود و «اقام، یقیم، مُقام» می‌شود.

جمع مقام در فارسی مقامات، به معنای جای ایستادن، جایگاه و منزلت (جبران مسعود، 1383: 3 / 1642) و کنایه از مراتب است. (پادشاه، 1363: 6 / 4085) بنابراین مقامات اهل‌بیت، یعنی جایگاه و منزلتی که خداوند برای آنان در نظام آفرینش در نظر گرفته است. این مقامات را در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان به سه بخش تقسیم

کرد که خود به مقامات دیگری قابل قسمت خواهد بود.

الف) مقام خلیفه‌اللهی و مقامات ناشی از آن

1. مقام خلیفه‌اللهی

واژه خلیفه یک اصطلاح قرآنی است و ریشه آن خَلَفَ به معنای ضد قدام است و فعل آن «خَلَفَ فلان فلاناً، قام بالامر عنه» جای دیگری نشستن و کار دیگری را انجام دادن می‌باشد.

و الخليفة النيابة عن الغير اما لغيبة المنوب عنه و اما لموته و اما لعجزه و اما لتشريف المستخلف و علي هذه الوجه الاخير استخلف الله اولياؤه في الارض. (راغب، 1426: 294)

خلافت، جانشینی از سوی دیگری است یا به دلیل نبود آن شخص، یا به سبب مرگ او، یا به خاطر ناتوانی‌اش و یا به دلیل احترام به شخص. خلافت اولیاء الله از طرف خداوند از قسم چهارم می‌باشد.

بنابراین خلافت انسان از سوی خدا به سبب غیبت یا موت، یا ناتوانی خداوند نیست، بلکه برای تجلیل از شخص خلیفه، لقب خلیفه‌اللهی به او داده شده است.

فلسفه مقام: در اندیشه دینی، جهان هستی خاستگاهی به نام «الله» دارد؛ یعنی همه هستی از جمله انسان از او سرچشمه می‌گیرد: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ». (زمر / 62)

در متون دینی از الله با اوصافی مانند: علیم، خبیر و حکیم یاد شده است؛ یعنی نظام هستی برای هدفی خاص آفریده شده است و تمام هستی، بدون استثنا، به سوی آن هدف در حرکت می‌باشند.

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بِإِطْلَافٍ ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ. (ص / 27)

با این تفاوت که هدف خلقت نسبت به بقیه موجودات با جبر محقق می‌شود، ولی نسبت به انسان باید با انتخاب و اختیار او تحقق یابد. بنابراین وظیفه خداوند از سر لطف

و محبت به انسان، راهنمایی به سیر منتهی به هدف آفرینش و غیر آن می‌باشد، تا انسان خود یکی را انتخاب کند. خداوند این لطف را چنین بیان می‌کند:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا
كَفُورًا . (انسان / 3)

ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد یا ناسپاس.

از طرفی، گرچه خداوند عقل را به عنوان یک راهنما در نهاد بشر قرار داده است، ولی به دلیل ابعاد وجودی انسان، از قبیل دنیوی، اخروی، جسمی، روحی، فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... و به دلیل تأثیرپذیری عقل از مسائل گوناگونی مانند: هوای نفس، تن‌پروری، بی‌توجهی و... و تلاش شیطان برای گمراه کردن انسان، پیامبران را هم برای جبران کاستی‌های عقل فرستاد. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

یا هشام ، ان لله علي الناس حجتين: حجة
ظاهرة و حجة باطنة ، فاما الظاهرة فالرسل
و الانبياء و الائمة و اما الباطنة
فالعقول . (کلینی، 1390: 1 / 19)

ای هشام! خدا دو حجت بر مردم دارد: حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار رسولان و پیامبران و امامان هستند و حجت پنهان عقل مردم است.

بنابراین همان‌گونه که انسان‌ها در پیدایش حجت باطنی نقشی ندارند، در تعیین حجت ظاهری نیز نقشی ندارند. بر این اساس، خلافت الهی یک مقام انتصابی است. آیات فراوانی بر این مسئله دلالت می‌کنند، از آن جمله:

يا ذَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ
فَاخْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى
فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ . (ص / 26)

و اما اینکه چه کسانی و با چه ویژگی‌هایی و در چه شرایطی برای این کار انتخاب می‌شوند، بر عهده پروردگار است.

وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى
نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ
حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتَهُ . (انعام / 124)

بر این اساس، همه انبیا این مقام را دارند، ولی نسبت به ائمه علیهم السلام باید به روایات استناد کرد؛ از جمله روایات قابل استناد برای اثبات این مقام برای شخص امام علی علیه السلام، روایت یوم‌الدار است. در پی نزول آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء / 214) پیامبر دعوت علنی به اسلام را آغاز کرد و پس از دعوت بنی‌هاشم به پذیرش اسلام، فرمود:

فَأَيُّكُمْ يُوَاظِرُنِي عَلِي هَذَا الْأَمْرِ عَلِي أَنْ يَكُونَ
 أَخِي وَ وَصِيي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ .
 کدام‌یک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر، وصی و جانشین من میان شما باشد؟

در پی این سخنان، سکوت مطلق بر مجلس حاکم شد و هیچ کس جواب نداد. علی علیه السلام گفت: من ای رسول خدا. با اینکه رسول خدا سه بار سخن خود را تکرار کرد، هر بار تنها او پاسخ داد. آن‌گاه حضرت رو به جمعیت کرد و فرمود:

إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ ،
 فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ .
 مردم این جوان برادر، وصی و جانشین من میان شماست، به سخنان او گوش فرا دهید و از او پیروی کنید.
 فَقَامَ الْقَوْمُ بَضْحَكُونَ ، فَيَقُولُونَ لِأَبِي طَالِبٍ قَدْ
 أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِأَبْنِكَ وَ تَطِيعَ . (ابن اثیر، 1399: 2 / 63؛
 طبری، بی‌تا: 2 / 63؛ ابن ابی‌الحدید، 1378: 13 / 244؛ ابن کثیر، 1369: 1 /
 459 و 460؛ همو، 1418: 2 / 381؛ نسایی، 1419: 99؛ هیثمی، بی‌تا: 8 /
 303؛ قندوزی، بی‌تا: 105)
 در این هنگام مجلس پایان یافت و حاضران با خنده و تمسخر به ابوطالب گفتند:
 به تو دستور داد از پسرت پیروی کنی و از او فرمان ببری.

در این روایت که از منابع اهل سنت نقل شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صراحت امام علی علیه السلام را خلیفه خود معرفی کرد. درباره بقیه ائمه علیهم السلام نیز روایات فراوانی داریم؛ از جمله امام رضا علیه السلام فرمودند:

الائمة خلفاء الله عزوجل في ارضه . (کلینی، 1390: 2 / 249)

امامان علیهم السلام جانشینان خداوند در زمین او هستند.

2. مقام حجة اللهی

ریشه واژه «حجة» از «حَجَّ» به معنای «قصد» است (فیومی، 1425: 121) و «حجة» به معنای برهانی است که مقصد را روشن کند (راغب، 1426: 219) و در اصطلاح منطق به آنچه هر یک از دو طرف دعوا برای اثبات نظر خود استدلال کنند، گفته می‌شود. (مظفر، 1388: 217)

حجت در واقع استدلال خاصی است که اثبات‌کننده مقصود است و چون که موجب غلبه بر خصم می‌شود، به آن از باب نامگذاری «سبب به نام مسبب» حجت می‌گویند. با توجه به معنای لغوی حجت، مقام حجة اللهی، جایگاه و مقامی است که خداوند برای افراد قرار داده است تا با آنها، ادعای خود را در قیامت اثبات کند. این مقام از مقام خلیفة اللهی سرچشمه گرفته است، یعنی کسی که به مقام خلیفة اللهی نصب شد، وسیله‌ای برای ادعای خداوند در قیامت در برابر منکران خواهد بود. (کلینی، 1390: 1 / 250)

فلسفه مقام: جهان هستی در اندیشه دینی به دو بخش «غیب» و «شهود» تقسیم می‌شود و جهان آخرت یا معاد یکی از مصادیق جهان غیب، می‌باشد که باید انسان‌ها به آن منتقل شوند. از طرفی، جهان آخرت بازتاب اعمال انسان‌هاست؛ با این تفاوت که جهنم برآیند رفتار و کردار انسان، با توجه به صفت عدل خداست و بهشت برآیند رفتار و کردار انسان با توجه به فضل خداوند است.

از طرف دیگر، به دلیل خارج بودن جهان غیب از حوزه حس، قبول آن برای انسان دشوار است، ولی واقعییتی است که یک روز انسان با آن روبه‌رو خواهد شد؛ از این رو خداوند برای اینکه راه عذر انسان را هنگام رویارویی با واقعیت جهان آخرت ببندد، پیامبران را فرستاد:

رُشَلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلْمَ الَّذِينَ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى
اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانِ اللَّهُ عَزِيزًا
حَكِيمًا . (نساء / 165)

بنابراین حجة الله بودن انبیا و ائمه به دو معناست:

1. خداوند در قیامت در برابر انکار منکران چنین استدلال می‌کند که آنان را فرستادم و پیام مرا رساندند.

2. در قیامت در برابر انکار منکران که پیمودن راه حق را ناشدنی می‌شمارند، آنان را به عنوان نمونه عملی راه طی شده معرفی می‌نماید.
امام صادق علیه السلام درباره ضرورت وجود حجة الله فرمود:

انَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَي خَلْقِهِ إِلَّا بِأَمَامٍ . (کلینی، 1390: 2 / 238)
بدون تردید حجت خدا بر مردم وقتی قطعی خواهد شد که خداوند پیشوایی را نصب کند.

حجة الله بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله با آیات قرآن که همه انبیا را حجت می‌داند - از جمله آیه یاد شده - اثبات می‌شود، اما نسبت به ائمه علیهم السلام، در منابع اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره شخص امیرمؤمنان این گونه روایت شده است:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ فَرَأَيْتُ عَلِيًّا مُقْبِلًا فَقَالَ: أَنَا وَ هَذَا حُجَّةٌ عَلَيَّ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (بخاری، بی تا: 88 / 2)
انس بن مالک می‌گوید: حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و علی علیه السلام به طرف ما می‌آمد. همین که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام افتاد، فرمود: من و این حجت [خدا] بر امتم در روز قیامت هستیم.

درباره بقیه ائمه نیز حاکم حسکانی ذیل آیه «اهدنا الصراط المستقیم» از جابر بن عبدالله چنین نقل می‌کند:

جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ عَلِيًّا وَ زَوْجَتَهُ وَ ابْنَيْهِ حُجَّةً لِلَّهِ عَلَي خَلْقِهِ وَ هُمُ أَبْوَابُ الْعِلْمِ فِي أُمَّتِي، مَنْ اهْتَدَى بِهِمْ هَدَى إِلَى صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ . (حسکانی، 1427: 1 / 91)
رسول خدا فرمود: بدون تردید خداوند، علی و همسرش و دو پسرش را حجت‌های خدا بر خلقش قرار داد. اینان درهای علم در امت من هستند. هر کس به وسیله اینان هدایت شود، به صراط مستقیم راه یافته است.

در منابع روایی شیعه، مقام حجة‌اللهی ائمه بسیار مورد تأکید قرار گرفته است. برای

نمونه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ
مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ حُجَجُ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ؛ أَعْدَاءُنَا
أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ أَوْلِيَاءُنَا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ. (مجلسی،
1403: 228 / 36)

من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه فرزند حسین حجت‌های خدا بر خلق او هستیم. دشمنان ما دشمنان خدا و دوستان ما دوستان خدا هستند.

3. مقام ولی‌اللهی

واژه ولی و ولایت در متون دینی فراوان به کار رفته است. ولی در لغت معانی متعددی دارد. لغت‌شناس معروف عرب ابوهلال عسکری درباره ریشه این واژه می‌گوید:

أَصْلُ الْوَلِيِّ جَعْلُ الثَّانِي بَعْدَ الْأَوَّلِ مِنْ غَيْرِ
فَصَلِّ، مِنْ قَوْلِهِمْ هَذَا يَلِي ذَاكَ وَ لِيًّا. (عسکری،
1353: 235)

اصل ولی، قرار دادن دومی بعد از اولی بدون واسطه است. این واژه از قول عرب گرفته شده است که می‌گویند: این پشت سر آن است.
وَ الْوَلَايَةُ تَوَلَّى الْأَمْرَ. (راغب، 1426: 885)
ولایت، مدیریت کردن کار است.

مقام ولایت ولی‌اللهی از مقام خلیفه‌اللهی سرچشمه گرفته است؛ یعنی اگر او جانشین خدا است، باید بتواند در جهان هستی تصرف کند.

فلسفه مقام: با توجه به اهمیت مقام خلیفه‌اللهی، مدعیان این مقام در جامعه فراوان خواهند شد و چه بسا به گمراهی گروهی از معتقدان به خداوند بینجامد، از این رو خداوند باید نشانه‌ای در اختیار خلیفه خود قرار دهد تا مردم او را بشناسند. این نشانه به تعبیر قرآن «تصرف در تکوین» می‌باشد. این توانایی تنها در اختیار این گروه می‌باشد و دیگران از انجام آن ناتوان می‌باشند و در علم کلام، به دلیل ناتوانی دیگران به آن «اعجاز» یا «معجزه» می‌گویند. این توانایی یا تصرف در تکوین در اختیار همه خلفاء الله (اعم از پیامبر و امام) می‌باشد؛ گرچه مصداق آن متناسب با شرایط مکانی و زمانی هر

یک از خلفای خدا متفاوت است. از چنین توانایی، به ولایت تکوینی تعبیر می‌شود و کارآیی چنین ولایت و تصرفی تنها اثبات صداقت پیامبر و امام در ادعای پیامبری و امامت است.

با توجه به اینکه این ولایت جعلی است، چند و چون آن به دست خداوند است و اوست که می‌داند این ولایت را در اختیار چه کسی بگذارد و چه مقدار به او ولایت دهد. به این آیه توجه کنید:

أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (آل عمران / 49)

در این آیه به چند توانایی حضرت عیسی اشاره شده است، ولی آن حضرت تأکید می‌کند که این توانایی‌ها از خداست؛ نه از خود او.

پیشتر بیان کردیم که فلسفه جعل خلیفه‌الله در زمین، رفع کاستی‌های عقل بشری در تشخیص هدایت از ضلالت است و بخش مهم این نوع هدایت در تنظیم روابط اجتماعی انسان‌ها می‌باشد. بدین‌سان یکی از وظایف ولی‌الله اجرای دستورات اجتماعی دین می‌باشد، چنان که اصل دین، اراده حق تعالی است که در بایدها و نبایدها (حرام و حلال) تجلی پیدا می‌کند. ولی خدا نیز در اداره جامعه باید چنین اختیاری داشته باشد و به این نوع توانایی یا حق تصرف «ولایت تشریحی» می‌گوییم.

داشتن این نوع ولایت، در فرقه‌های اسلامی مورد اختلاف است، بنابراین اثبات آن اهمیت بسیاری دارد.

یک. ولایت تشریحی رسول خدا ﷺ: یکی از وظایف مهم پیامبر تفسیر جامع و همه‌جانبه دین است. این وظیفه در این آیه بیان شده است:

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. (نحل / 44)

اگر تفسیر دین به عهده پیامبر گذاشته شده است و اینکه او باید مجملات، متشابهات

و مبهمات آیات قرآن و ناگفته‌های دین را بیان کند، وظیفه امت هم این خواهد بود که آنچه را پیامبر بیان می‌کند، بپذیرند. این وظیفه در این آیه بیان شده است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». (حشر / 7)

دانشمندان اسلامی (شیعه و سنی) بر این باورند که این آیه درباره غنائم وارد شده است، ولی شأن نزول، مخصّص آیه نیست و همه دستورات و نواهی حضرت را دربرمی‌گیرد (طبرسی، 1390: 259 / 9؛ قرطبی، 1405: 17 / 18)، حتی روایاتی در منابع اهل سنت نقل شده است که رسول خدا برای لزوم تبعیت مردم از سنت خود، به همین آیه استدلال کرده است. (قرطبی، 1405: 17 / 18)

در آیه دیگری مؤمن بودن مردم را به پذیرش تمام قضاوت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله مشروط کرده است. مانند:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلُّوا تَسْلِيمًا. (نساء / 5)

در آیه دیگر در برابر تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله، قدرت انتخاب را از مردم سلب کرده و فرموده است:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا. (احزاب / 36)

بدین‌سان ولایت تشریحی پیامبر بر اساس آیات قرآن مسلم و انکار ناپذیر است. دو. ولایت تشریحی ائمه علیهم السلام: ولایت تشریحی ائمه علیهم السلام در روایات بسیاری مورد تأکید قرار گرفته است که روایت غدیر مشهورترین آنهاست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.^۱

آیا من نسبت به شما سزاوارتر در تصرف نیستم؟ همه گفتند: آری، سپس فرمود:

۱. به دلیل کثرت منابع از آوردن آنها خودداری شد. برای اطلاع به منابع حدیثی مراجعه کنید.

هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست.

این حدیث مورد اتفاق دانشمندان اهل سنت می‌باشد که به دلیل مجال اندک تنها به نقل یکی از آنها بسنده می‌کنیم.

ابن مغزلی پس از آنکه حدیث غدیر را از سیزده طریق نقل می‌کند، از قول «فضل بن محمد» - یکی از دانشمندان اهل سنت - می‌نویسد:

هذا حدیث صحیح عن رسول الله و قد روی حدیث غدیر خم عن رسول الله نحو من مائة نفس منهم العشرة و هو حدیث ثابت لا اعرف له علّة، تفرد علی بهذه الفضیلة، لیس یشرکه فیها احد. (ابن مغزلی، 1394: 27)

این حدیث از پیامبر صحیح است. حدیث غدیر را حدود صد نفر از صحابه نقل کرده‌اند که عشره مبشره (ابوبکر، عمر، عثمان، علی، سعد بن ابی وقاص و...) از جمله آنان می‌باشند. این حدیث قطعی است و من نقصی در آن نمی‌بینم. این امتیازی است که به علی × اختصاص دارد و هیچ کس با او در این امتیاز شریک نیست.

ولایت تشریحی امامان در روایات شیعه بسیار مورد توجه قرار گرفته است که به دلیل محدودیت فرصت از آوردن آنها خودداری می‌کنیم. (کلینی، 1390: 2 / 321 - 284)

(ب) مقام امامت و مقامات ناشی از آن

1. مقام امامت

ریشه امام، «ام» است و به هر چیزی که بقیه چیزهای اطرافش به آن ضمیمه شود، امّ گفته می‌شود. (فراهیدی، بی‌تا: 8 / 433)

بر این اساس به آنچه اصل پیدایش، تربیت، اصلاح یا آغاز یک شیء باشد «امّ» نامیده می‌شود، مثل: امّ الكتاب، امّ القری، امّ النجوم و... (راغب اصفهانی، 1426: 85)

بدین‌سان امام نیز معنای گسترده‌ای دارد، چنان‌که گفته شده است:

وَ الْإِمَامُ: الْمُؤْتَمُّ بِهِ، إِنْ سَانَ كَانَ يُقْتَدَى بِقَوْلِهِ أَوْ فِعْلِهِ أَوْ كِتَابًا أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ، مُجْتَمَعًا كَانَ أَوْ مُبْطَلًا وَ جَمْعُهُ أَيْمُهُ. (همان: 78)

امام چیزی است که انسان از او پیروی می کند، چه انسانی باشد که از رفتار و گفتارش پیروی کند و چه کتاب و چه غیر آن و فرقی ندارد که بر حق باشد یا باطل؛ جمع آن ائمه است.

شیخ صدوق می گوید: در بغداد از ابوبشر لغوی از معنای امام پرسیدم، گفت:

هو المتقدم بالناس و الامام هو المطمر و هو التز الذي يبني عليه البناء و الامام هو الذهب الذي يجعل في دارالضرب ليؤخذ عليه عيار و الامام هو الخيط الذي يجمع حبات العقد و الامام هو الدليل في السفر في ظلمة الليل و الامام هو السهم الذي يجعل مثالا يعمل عليه السهام . (صدوق، 1418: 96)

امام کسی است که مردم به او اقتدا می کنند. امام ریسمان بنایی است که بنا را با آن تنظیم می کنند. امام طلایی است که معیار تشخیص عیار سکه می باشد. امام نخی است که دانه های تسبیح را جمع می کند. امام راهنمای کاروان در شب ظلمانی و تاریک است. امام تیری است که بقیه تیرها را بر اساس آن می سازند.

اگر به مصادیقی که شیخ صدوق از آن لغوی متخصص نقل می کند، توجه کنیم، قدر مشترک مصادیق این است که «نسبت به بقیه، نقش الگو را دارد».

فلسفه مقام: در هدایت انسان به کمال تنها دادن اطلاعات و ارائه راهنمایی علمی کافی نیست، بلکه باید الگوی عملی نیز ارائه شود. ارائه الگوی عملی از دو جهت ضرورت دارد: **الف) ارائه نمونه عینی کار:** تا کسانی که می خواهند وارد مسیر شوند، بدانند در آینده چه خواهند شد و به کجا خواهند رسید.

ب) قابلیت طی شدن مسیر: ارائه الگو به کسانی که می خواهند وارد مسیر شوند، نشان می دهد که گرچه مسیر طولانی است، ولی طی شدنی است. بر این اساس، خداوند رسول خدا صلی الله علیه و آله را الگو معرفی می کند:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا . (احزاب / 21)

باید توجه داشت خلیفه تنها واسطه میان خدا و خلق برای رساندن پیام نیست، بلکه الگوی عملی طی مسیر هدایت نیز هست و با توجه به ابهامات مسیر، تنها خدا می داند

چه کسی می‌تواند امام باشد، از این رو جعل مقام امامت در اختیار خداست و اوست که این مقام را اعطا می‌کند:

وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ
 قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ
 ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. (بقره / 124)

امامت ائمه علیهم‌السلام: امامت امامان علیهم‌السلام در روایات اهل سنت نیز وارد شده است. درباره امام

علی علیه‌السلام روایات بسیاری هست، برای نمونه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

اوحی الی فی علی انه سید المسلمین و امام
 المتقین. (ابن مغزلی، 1394: 104؛ ابن اثیر، بی‌تا: 1 / 69؛ نیشابوری، بی‌تا: 3
 / 137؛ هیثمی، بی‌تا: 9 / 121)

درباره علی به من وحی شده است که او سرور مسلمانان و امام پرهیزکاران است.

آن حضرت در روایت دیگری فرمود:

ان ولیکم الله و ان امامکم علی ابن
 ابی طالب، فناصحوه و صدقوه، فان جبرئیل
 اخبرنی بذلك (ابن ابی‌الحدید، 1378: 2 / 98)
 بی‌تردید سرپرست شما خداست و بدون تردید امامتان علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام
 است. خیرخواه او باشید و گفتارش را تصدیق کنید. بی‌تردید جبرئیل این گزارش
 را به من داده است.

درباره بقیه امامان علیهم‌السلام نیز روایاتی در منابع اهل سنت وارد شده است، مانند:

عن جابر بن عبد الله انصاري قال، قال لي
 رسول الله: يا جابر، ان اوصيائي و ائمة
 المسلمين من بعدي اولهم علي ثم الحسن ثم الحسين
 ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي المعروف
 بالباقر سدرکه يا جابر، فاذا لقيتہ
 فاقراه مني السلام، ثم جعفر بن محمد ثم موسي
 بن جعفر ثم علي بن موسي ثم محمد بن علي ثم
 علي بن محمد ثم الحسن بن علي ثم القائم، اسمه
 اسمي و كنيته كنيتي ابن الحسن بن علي، ذاك
 الذي يفتح الله تبارك و تعالي علي يديه
 مشارق الارض و مغاربها، ذاك الذي يغيب عن
 اوليائه غيبة لا يثبت علي القول بامامته

الا من امتحن الله قلبه للايمان. قال جابر: فقلت: يا رسول الله فهل للناس الانتفاع به في غيبته؟ فقال: اي والذي بعثني بالنبوة، انهم يستضيئون بنور ولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس و ان سترها سحب. هذا من مكنون سر الله و مخزون علم الله، فاكتمه الا عن اهله. (قندوزی، بی تا: باب 94، 496)

جابر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای جابر! اولین فرد از اوصیای من و رهبران مسلمانان بعد از من، علی است و بعد از او حسن و بعد از او حسین و بعد از او علی فرزند حسین و بعد از او محمد فرزند علی است که معروف به باقر است. ای جابر تو (آن قدر می مانی که) او را ببینی. وقتی او را دیدی، سلام مرا به او برسان.

بعد از او جعفر فرزند محمد و بعد از او موسی فرزند جعفر و بعد از او علی فرزند موسی و بعد از او محمد فرزند علی و بعد از او علی فرزند محمد و بعد از او حسن فرزند علی و بعد از او قائم است که اسم او اسم من و کنیه اش کنیه من است. او فرزند حسن بن علی و همان فردی است که خداوند به وسیله او شرق و غرب را فتح خواهد کرد. او همان فردی است که از طرفدارانش پنهان است و غیبت او به اندازه ای طولانی است که تنها کسانی که خداوند قلبشان را امتحان کرده باشد، بر امامت او باقی خواهند ماند.

جابر پرسید: ای رسول خدا! در زمان غیبت، آیا مردم از او استفاده می کنند؟ پیامبر فرمود: آری، ای جابر! قسم به خدایی که مرا به پیامبری برگزید، همان گونه که مردم از خورشید در زمانی که ابر آن را پوشانده است استفاده می کنند، در زمان غیبت او نیز، مردم از نور ولایتش استفاده می کنند. ای جابر! این از اسرار پنهان خداوند و علم مخفی اوست. این سخن را به هر کس مگو؛ مگر کسانی که اهل این سخن هستند.

مسئله امامت امامان علیهم السلام در روایات شیعه مسئله ای قطعی است؛ به گونه ای که نیازی

به آوردن این روایات نیست.

با توجه به مقام امامت و الگو بودن امام، چند مقام دیگر نیز از این مقام سرچشمه

می گیرد:

2. مقام هدایة الناس

مقام امامت را از زاویه های گوناگونی می توان دید؛ از این زاویه که او جلوتر از مردم

حرکت می‌کند، امام است و از این زاویه که مردم را باید همراه خود ببرد، هادی است. مقام هدایت دشوارتر از امامت است، زیرا همراه کردن مردم در مسیر هدایت بدون تخلف از دستورات، کاری دشوار است. هادی خود باید راه هدایت را بدون سرپیچی از دستورات خداوند طی کند. خداوند این وظیفه پیامبر ﷺ را چنین به او گوشزد می‌کند: «فَلِذَلِكَ فَادُعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ هُمْ». (شوری / 15)

طی مسیر هدایت بدون تخلف مذکور برای پیامبر امری طبیعی است، ولی او باید خلق را هم با خود همراه سازد، لذا خداوند به او دستور می‌دهد: «فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». (هود / 112)

پیامبر به دلیل دشواری همراه کردن خلق با خود فرمود:

شُبِّبْتَنِي هُود. (کاشانی، 1393: 1 / 815)

سوره هود مرا پیر کرد.

ابن عباس می‌گفت:

هیچ آیه‌ای بر پیامبر به دشواری این آیه نازل نشد؛ از این رو می‌فرمود: سوره هود مرا پیر کرد. (همان)

فلسفه مقام: ابعاد وجودی انسان و تأثیر رفتار، افکار و گفتار او در زندگی اخروی و کاستی‌های عقل در هدایت این ابعاد، نیاز به وحی را ضروری می‌سازد. بنابراین نیاز یاد شده زمانی برطرف می‌شود که امام خلق را هدایت کند و مردم هم از او پیروی کنند.

هدایت امامان: مسئله هدایت ائمه علیهم‌السلام در روایات شیعه و سنی مورد توجه قرار گرفته است. برای نمونه طبق روایات اهل سنت، ذیل آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد / 7)، پیامبر خطاب به علی علیه‌السلام فرمود:

أَنَا الْمُنذِرُ وَ عَلِيٌّ الْهَادِي وَ بَكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي. (متقی هندی، 1409: 11 / ح)

33012؛ نیشابوری، بی تا: 3 / 140؛ ابن عساکر، بی تا: 42 / 359؛ حسکانی، 1427: 1 / 465

من ترساندهام و علی علیه السلام هدایت کننده است. ای علی! پس از من هدایت شدگان به وسیله تو هدایت می یابند.

ذیل آیه «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يوقِنُونَ» (سجده / 24)، در منابع اهل سنت آمده است:

نزلت في ولد فاطمة خاصة جعل الله منهم ائمة يهدون بامرهم . (حسکانی، 1427: 1 / 676)
مصدق این آیه تنها فرزندان فاطمه می باشند. خداوند از میان آنان امامانی قرار داده است که به دستورش هدایت می کنند.

این مسئله در روایات شیعه نیز بسیار مورد توجه قرار گرفته است. برای نمونه امام باقر علیه السلام ذیل آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد / 7) فرمود: منذر رسول خداست و ادامه داد:

لِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِم إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ، ثُمَّ الْهَدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيٌّ، ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ. (کلینی، 1390: 2 / 247)
در هر زمانی یکی از ما هدایت گر خلق هستیم، به آنچه رسول خدا آورده است. هدایت کنندگان پس از رسول خدا، علی علیه السلام و جانشینان او یکی پس از دیگری هستند.

3. مقام مخزن علم الهی

یکی از مقاماتی که برای اهل بیت در روایات شیعه و سنی در نظر گرفته شده، برخوردارگی از علم لدنی است.

فلسفه مقام: مخزن علم الهی بودن و برخوردارگی از دانش فرابشری لازمه مقام امامت و هدایت است، زیرا اگر امام به وظایفش علم نداشته باشد، نمی تواند مردم را هدایت کند و غرض از نصب او حاصل نخواهد شد و در صورت ناآگاهی از ابعاد هدایت، انسان ها را گمراه

خواهد کرد، بنابراین عالم بودن امام ضروری است. دو راه برای کسب علم وجود دارد. یک. آموزش بشری: این نوع آموزش محدودیت‌های بسیاری دارد؛ مانند: شرایط سنی و جسمی، وجود امکانات، از قبیل معلم و... مهم‌ترین محدودیت دانش بشری برای امامت و رهبری جامعه این است که ابزار دانش بشری حس و عقل است، در حالی که بخش مهمی از هدایت انسان، هدایت او به زندگی اخروی و راه کسب سعادت آن جهان و... می‌باشد و با دانش بشری نمی‌توان در این زمینه راه به جایی برد.

دو. آموزش الهی: این نوع آموزش محدودیت‌های یاد شده را ندارد؛ زیرا افاضه و اشراقی از بالا و اراده خداوند متعال است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذْ أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (یس / 82)
با توجه به اینکه اشراق و افاضه از خداوند می‌باشد، شرط سنی ندارد، بلکه کودک در گهواره هم می‌تواند از آن بهره‌مند باشد:

يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأًا سَوْءًا وَ مَا
كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا * فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ
نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي
عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابُ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا. (مریم
/ 30-28)

به این نوع دانش چون به طور مستقیم از خداوند می‌باشد «علم لدنی» می‌گویند و کمیت و محدوده واگذاری‌اش به دست خداوند است. آنچه عقل به طور قطع حکم می‌کند این است که امام باید نسبت به مسائل دین و آنچه در حوزه وظایف اوست، آگاه باشد و پذیرفته نیست که خداوند کسی را امام نصب کند و هدایت مردم را از او بخواهد، ولی دانش لازم برای این هدایت را در اختیارش نگذارد و آنگاه که مردم وظیفه خود را در مسائل مختلف از امام سوال می‌کنند، اظهار بی‌اطلاعی کند! این نقض غرض است که درباره خداوند مجال می‌باشد.
اینکه دانش حضرت آدم فرابشری است و این آموزش به طور مستقیم توسط خداوند انجام گرفت، بارها در قرآن مورد اشاره قرار گرفته است، مانند:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (بقره / 31)

درباره بقیه انبیاء نیز آیات فراوانی وجود دارد که از آوردن آنها خودداری می‌کنیم.
علم الهی امامان علیهم السلام: برخورداری امامان علیهم السلام از دانش فرا بشری در روایات اهل سنت مورد تأکید قرار گرفته است، برای نمونه:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: انا مدينة العلم و علي بابها، فمن اراد المدينة فليات الباب. (ابن مغزالی، 1394: 80؛ گنجی، بی تا: 220؛ ابن اثیر، 1399: 4 / 95؛ متقی هندی، 1409: 11 / 600)

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: من شهر علم هستم و علی در آن است. هر کس می‌خواهد از این شهر علم استفاده کند، باید از این در وارد شود.

پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در حدیث ثقلین درباره همه امامان بر این مسئله تأکید کرده است:

قال رسول الله: اني تارك فيكم الثقلين؛ كتاب الله و اهل بيته و انهما لن يفترقا حتي يردا علي الحوض و سألت ربي ذلك، فاعطائي، فلاتقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما، فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منكم. (قندوزی، بی تا: 37)^۱

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: دو چیز گران‌بها را میان شما می‌گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری اهل‌بیتم و این دو بی‌تردید از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند و از پروردگار خواسته‌ام که این دو از هم جدا نشوند و خداوند این دعای مرا پذیرفت. پس از آنان پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و از آنان باز نمانید که هلاک می‌شوید و به آنان چیزی نیاموزید، بی‌تردید آنها از شما داناترند.

در این روایت با توجه به امامت امامان، هر نوع سرپیچی عملی از آنان، کندروی یا تندروی، مورد نقد قرار گرفته است و با توجه به جایگاه امامتشان، داناترین امت معرفی شده‌اند.

۱. بر اساس نقل راویان، پیامبر این حدیث را حداقل در چهار مورد بیان کرده است. عبارت‌ها کمی تفاوت دارند، ولی محتوا یکی است.

مسئله علم لدنی ائمه در روایات شیعه بسیار برجسته‌تر مورد توجه قرار گرفته و از زوایای مختلف بررسی شده است. ما به چند محور آن اشاره می‌کنیم.
یک. لدنی بودن علم: مسئله لدنی بودن علم امامان علیهم‌السلام در روایات شیعه بسیار مورد تأکید قرار گرفته است، چنان‌که امام رضا علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

الامام واحد دهره، لا یدانیه احد و لا یعادلہ عالم و لا یوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظیر، مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه له و لا اکتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب. (کلینی، 1390: 2 / 257)

امام شخصیت منحصر به فرد دوران خود است، کسی هم‌ردیف او نیست، هیچ عالمی برابر او نیست، مثل و مانندی ندارد، فضل ویژه خداوند شامل او شده است؛ بدون اینکه در پی دریافت آن باشد یا برای به دست آوردنش تلاشی کرده باشد، بلکه خداوند بخشنده این ویژگی‌ها، به او بخشیده است.

دو. حداقل علم لدنی: پیش‌تر بیان شد که از نظر عقلی امام باید آنچه را مربوط به حوزه دین است بداند. این مسئله در روایات اسلامی نیز منعکس شده است. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

فهو عالم بما یرد علیه من ملتبسات الدجی و معمیات السنن و شبهات الفتن. (همان: 26)
 پس او (امام) به هر سوالی که شود آگاه است؛ چه این پرسش از اشتباهات گمراه‌کننده فکری باشد و چه از سنت‌های فراموش شده رسول خدا و چه از شبهه‌های فتنه‌ها که تشخیص حق و باطل در آن دشوار است.

سه. محدوده علم امامان علیهم‌السلام: در گستره علم امامان علیهم‌السلام روایات متعدد و متفاوتی وارد شده است. به عنوان نمونه امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

والله انی لَأَعْلَمُ ما فی السماوات و ما فی الارض و ما فی الجنّة و ما فی النار و ما کان و ما یكون الی ان تقوم الساعة. (مجلسی، 1403: 111 / 26)

به خدا قسم آنچه را در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه در بهشت و آنچه در جهنم هست و آنچه تا کنون بوده و آنچه در آینده تا قیامت به وجود می‌آید،

می دانم.

4. مقام وراثت النبى صلى الله عليه وآله

یکی از مقاماتی که برای اهل بیت در نظر گرفته شده، وراثت از رسول خداست. فلسفه مقام: گرچه پیامبر مانند همه از دنیا می رود و مانند همه هنگام مرگ مالک اشیایی است که از او بر جای مانده است و بازماندگان او آنها را به ارث می برند، ولی انبیا نسبت به دیگران امتیازاتی دارند که مقام خلیفه اللهی از جمله آنهاست و یکی از لوازم آن برخورداری از علم لدنی است. نیاز بشر به دانش و حیانی با مرگ پیامبر از بین نمی برد، پس باید این دانش در اختیار شخص دیگری باشد، تا مردم از آن استفاده کنند و گمراه نشوند. وراثت امامان: برخورداری امامان از وراثت رسول خدا در روایات اهل سنت مورد تأکید قرار گرفته است؛ برای نمونه رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

لَكَلِّ نَبِيٍّ وَصِيٍّ وَ وَاثٍ وَ انْ عَلِيًّا وَ وِصِيٍّ وَ
وَاثِيٍّ . (طبری، بی تا الف: 2 / 119؛ همان ب: 131؛ ابن مغزالی، 1394:
201)

هر پیامبری وصی و وارثی دارد و بدون تردید وصی و وارث من علی بن ابی طالب است.

در بحث مقام خلیفه اللهی نیز از منابع اهل سنت نقل کردیم و گفتیم که پیامبر مقام خلافت و وراثت علی عليه السلام نسبت به خود را با هم بیان کرده است، لذا آن را تکرار نمی کنیم.

این مقام در روایات شیعه برجسته تر و شفاف تر بیان شده است؛ برای نمونه، راوی می گوید: از امام صادق عليه السلام درباره میراث رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسیدم، فرمود:

ان رسول الله لما قبض ورث علي علمه و سلاح و
ما هناك، ثم صار الي الحسن، ثم صار الي الحسين.
قال قلت: ثم صار الي علي بن الحسين، ثم صار
الي ابنه، ثم انتهى اليك، فقال: نعم. (کلینی،
1390: 2 / 298)

بدون تردید هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت، علی علم و سلاح پیامبر را به

ارث برد. پس از علی به حسن و بعد از حسن به حسین رسید. راوی می‌گوید: در اینجا من گفتم: پس از حسین به علی بن الحسین، سپس به پسرش و پس از آن به شما رسیده است؟ فرمود: آری.

در روایات شیعه تأکید شده است که مقام علمی ائمه همان دانشی است که در اختیار رسول خدا ﷺ بود و به آنان به ارث رسیده است؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

ان رسول الله اعطي علم ما كان و ما هو كائن الي يوم القيامة، فورثنا من رسول الله و ارثة . (مجلسی، 1403: 26 / 111)

بدون تردید رسول خدا دانش آنچه را در گذشته اتفاق افتاده است و آنچه تا قیامت اتفاق می‌افتد، در اختیار داشت و ما آن دانش را به وراثت از پیامبر خدا به ارث برده‌ایم.

در روایات شیعه تأکید شده است که یکی از نشانه‌های شناخت امام این است که سلاح رسول خدا ﷺ در اختیارش باشد. امام رضا علیه السلام فرمود:

فَيَكُونُ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ . (صدوق، 1418: 102)
[از جمله نشانه‌های امامت این است که] سلاح پیامبر نزدش باشد.

سلاح حضرت رسول خدا ﷺ در روایات شیعه به تابوت حضرت موسی علیه السلام تشبیه شده است که هر یک از بنی اسرائیل که به مقام نبوت می‌رسید، آن تابوت با آنچه در آن بود، در خانه او فرود می‌آمد.
امام صادق علیه السلام فرمود:

انما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني اسرائيل، كانت بنو اسرائيل اي اهل البيت وجد التابوت علي بابهم، اوتوا النبوة، فمن صار اليه السلاح منا اوتي الامامة . (کاشانی، 1412: 2 / 133)

بی‌تردید مثل سلاح نزد ما مثل تابوت در بنی اسرائیل است. آنان چنین بودند که هر کس تابوت در خانه‌اش یافت می‌شد، به نبوت می‌رسید. از ما هم هر کس

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد جریان تابوت و اشیاء درون آن و کیفیت صعود و نزول آن بعد از موسی، بنگرید به: فیض کاشانی، 1393: 1 / 208. (ذیل آیه 248 بقره)

سلاح نزد او برود، به امامت می‌رسد.

5. مقام عصمة اللهی

مقام عصمت از مقامات مهم امامان علیهم السلام است. گرچه واژه عصمت در لغت به معنای «المنع و الحفظ؛ حفظ کردن شخص و مانع او شدن» (ابن منظور، 1405: 12 / 403)، می‌باشد، ولی در اصطلاح کلام به «اقتدار شخص بر گناه نکردن که از اختیار او برمی‌خیزد»، گفته می‌شود.

معصوم بودن جانشین پیامبر مورد اجماع شیعه است، مانند این سخن:

اعلم ان الامامية (رضي الله عنهم) اتفقوا
علي عصمة الائمة من الذنوب، صغیرها و
كبرها . (مجلسی، 1403: 25 / 209)
بدان که شیعه امامیه (خداوند از آنان راضی باشد) بر عصمت امامان از گناه،
کوچک آن و بزرگ آن، اتفاق نظر دارند.

فلسفه مقام: مقام عصمت لازمه مقام امامت است، زیرا هدایت در صورتی کامل خواهد بود که از خطا و اشتباه، عمدی و سهوی و کوچک و بزرگ، مصون باشد. دانشمندان شیعه بیانات مهمی درباره ضرورت عصمت در پیامبر و امام دارند. ما به بیان خواجه نصیرالدین بسنده می‌کنیم.

فيجب في النبي العصمة ليحصل الوثوق فيحصل
الغرض . (حلی، بی تا: 217)
واجب است پیامبر معصوم باشد تا اطمینان به دست آید و غرض از فرستادن او
حاصل شود.

توضیح اینکه: هدف از فرستادن پیامبران، هدایت مردم به کمال است. این هدایت در صورتی محقق می‌شود که پیامبر آنچه را خدا گفته است، بی کم و زیاد به مردم برساند و مردم نیز به آنچه او بیان کرده است، عمل کنند. مردم در صورتی به گفتارش عمل خواهند کرد که اطمینان داشته باشند او در «گرفتن و رساندن وحی» دچار هیچ نوع تحریف عمدی و خطای سهوی و اشتباه نشده است و چنین اطمینانی آنگاه حاصل می‌شود که او را معصوم بدانند.

در بیان فلسفه عصمت تذکر دو نکته ضروری است:

الف) فلسفه عصمت بسیار گسترده‌تر از آنچه بیان شد، می‌باشد. (ر.ک. به: صدوق، 1418: 133؛ همو، بی‌تا: 217)

ب) مقام عصمت میان پیامبر ﷺ و امام مشترک است و با توجه به وظیفه مشترک این دو در هدایت خلق، فلسفه عصمت پیامبر، فلسفه عصمت امام هم می‌باشد. عصمت امامان ﷺ: با دو دسته روایات می‌توان عصمت امامان را اثبات کرد: الف) روایاتی که عصمت امامان ﷺ را به صراحت بیان می‌کنند. این‌گونه روایات در منابع اهل سنت وجود دارند؛ مانند این حدیث رسول خدا ﷺ که فرمود:

انا و اهل‌بیتی مطهرون من الذنوب. (بیهقی، 1405: 1 / 170؛ فسوی، بی‌تا: 1 / 498)
من و اهل‌بیتم از گناهان پاک هستیم.

از این مسئله در روایات شیعه نیز به صراحت یاد شده است؛ مثلاً امام رضا ﷺ فرمود:

الامام المطهر من الذنوب و المیزاً من العیوب. (کلینی، 1390: 2 / 257)
امام از گناهان پاک و از عیب‌ها برکنار می‌باشد.

ب) روایاتی که به ملازمه بر عصمت دلالت می‌کنند. این‌گونه روایات متعدد و میان شیعه و اهل سنت مشترک است. ما تنها به تبیین یک روایت می‌پردازیم. چنان که یاد شد، روایت تقلین میان شیعه و اهل سنت مشترک است. در این روایت، پیامبر اهل‌بیت را کنار قرآن معرفی کرد و فرمود این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

بی‌گمان مقصود از جدا نشدن عترت از قرآن، جدا نشدن فیزیکی نیست، زیرا همراهی فیزیکی با قرآن به تنهایی ارزش ندارد و امکان‌پذیر هم نیست، پس مقصود رسول خدا ﷺ از جدا نشدن عترت از قرآن، جدا نشدن عملی است و این هنگامی ارزش است و امکان دارد که افکار، گفتار و رفتار آنان در همه مراحل زندگی و در هر شرایطی

مطابق آموزه‌های قرآن باشد. این هماهنگی همان عصمت است؛ زیرا کسی که افکار، رفتار و گفتارش مطابق قرآن باشد؛ گناه نمی‌کند و دچار خطا و اشتباه نمی‌شود.

6. مقام قبولی اعمال

یکی از مقاماتی که در متون دینی برای اهل بیت در نظر گرفته شده، این است که قبولی اعمال به پذیرش ولایت آنان مشروط شده است، برای نمونه امام صادق علیه السلام فرمود:

لا يقبل الله اعمال العباد الا بمعرفة . (همان: 2
/ 260)

خداوند اعمال بندگان را بدون شناخت امام نمی‌پذیرد.

فلسفه مقام: این مقام از مقام امامت سرچشمه می‌گیرد. فلسفه امامت هدایت خلق است و آن هنگامی تحقق می‌یابد که انسان هادی را بشناسد و به هدایت او تن دهد، بنابراین کسی که امام و هادی را نمی‌شناسد، به هدایت الهی تن نداده است و اعمال چنین کسی طبق موازین الهی سامان نیافته است، لذا کارهایش پذیرفته نمی‌شود.

مستندات این گفتار از قرآن چنین است که قرآن پذیرش توبه را مشروط به چهار چیز می‌داند: «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى». (طه / 81)

1. از شرک برگردد. «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ»
 2. به وحدانیت خداوند ایمان بیاورد. «آمَنَ»
 3. اعمال زشت گذشته را انجام ندهد. «عَمِلَ صَالِحًا»
 4. معیار عمل صالح آن نیست که خود شخص تشخیص دهد، بلکه باید مطابق معیار الهی باشد که هماهنگی با امام منصوب از طرف خداوند است. «ثُمَّ اهْتَدَى»
- گرچه در فقه اسلامی سه نوع شرط: (صحت، کمال، قبول) برای اعمال در نظر گرفته شده است.

از طرفی، قرآن نیز شرط قبولی اعمال را تقوا می‌داند: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ». (مائده / 27) هر عملی وقتی همراه تقواست که مطابق

دستور خداوند باشد وگرنه همراه تقوا نیست و بر اساس این آیه، خدا آن را نمی‌پذیرد. از طرف دیگر، اطاعت از خدا در صورتی تحقق می‌یابد که مردم به آنچه پیامبر دستور داده است، عمل کنند. «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (نساء / 80)

در آیه مزبور به روشنی بیان شده است که مسئولیت عملی که همراه دستور رسول خدا ﷺ نباشد، با خود شخص است و حضرت به خاطر آن مسئولیتی ندارد و بازخواست نمی‌شود. آیات فراوانی ورود به بهشت را که نتیجه قبولی اعمال است، به اطاعت از خدا و رسول ﷺ و تقوا مشروط کرده است، مانند: «وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشِ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ». (نور / 52)

بنابراین با توجه به اینکه منشأ دین اراده خداوند است، تعیین شروط و موانع اعمال نیز در اختیار اوست و بندگان نقشی در تعیین ارکان، اجزاء، شرایط و موانع اعمال ندارند. خداوند نیز همه چیز را از طریق پیامبر ﷺ بیان کرده است. از طرفی، مردم موظف به شناخت دستورات و اطاعت از آنها هستند و سعادت آنان هنگامی به دست می‌آید که به همه دستورهای الهی عمل کنند؛ نه آنکه عمل به دستورها گزینشی باشد.

پذیرش ولایت، شرط قبولی اعمال؛ مسئله مشروط بودن قبولی اعمال به پذیرش ولایت امامان علیهم السلام در روایات مورد توجه قرار گرفته است؛ با این تفاوت که در منابع اهل سنت به مفهوم آن توجه شده است، برای نمونه حاکم حسکانی ذیل آیه «وَقِفُّوْهُمْ إِنَّهُمْ مُسْئِلُونَ» (صافات / 24) از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند:

قال رسول الله: إذا كان يوم القيامة اوقف
انا و علي علي الصراط فما يمر بنا احد الا
سئلناه عن ولاية علي فمن كانت معه و الا
القيناه في النار. (حسکانی، 1427: 197/2؛ گنجی، بی‌تا:
247)

رسول خدا ﷺ فرمود: روز قیامت من و علی بر صراط خواهیم ایستاد. هیچ کس

از آن جا نمی‌گذرد؛ مگر آنکه از ولایت علی علیه السلام می‌پرسیم؛ اگر داشت به بهشت می‌رود وگرنه او را به جهنم خواهیم انداخت.

این مسئله در روایات شیعه شفاف‌تر بیان شده است. برای نمونه امیرمؤمنان علی بن

ابی طالب علیه السلام فرمود:

و انما الائمة قوام الله علي خلقه و عرفائه
علي عباده و لا يدخل الجنة الا من عرفهم و
عرفوه و لا يدخل النار الا من انكرهم و
انكروه . (سید رضی، 1387: خ 152)

بدون تردید تنها سیاست‌گذاران خدا بر مردم و تنها ناظران خدا بر بندگان، امامان علیهم السلام هستند. داخل بهشت نمی‌شود؛ مگر کسی که امامان علیهم السلام را بشناسد و امامان علیهم السلام نیز او را بشناسند و داخل جهنم نخواهد شد؛ مگر کسی که منکر امامان علیهم السلام باشد و آنان نیز او را نپذیرند.

ج) مقام رکنیت برای زمین و مقامات ناشی از آن

1. مقام رکنیت برای اهل زمین

یکی از مقاماتی که در روایات برای امامان در نظر گرفته شده، مقام رکنیت برای زمین است. فلسفه مقام: جهان هستی به دو بخش غیب و شهود تقسیم می‌شود. مقصود از جهان غیب اموری است که با حواس درک‌پذیر نیست و مقصود از جهان شهود، جهان مادی است که با حواس درک می‌شود. عوامل تأثیرگذار در جهان نیز به دو بخش تقسیم می‌شوند:

الف) عوامل مادی: با حس و عقل، کمیت، کیفیت، افزایش، کاهش، شرایط و موانع تأثیر آنها قابل شناسایی است و علوم تجربی چنین وظیفه‌ای را به عهده دارند و به میزانی که این علوم پیشرفت کند، بشر بر این بخش از جهان مسلط می‌شود.

ب) عوامل معنوی: در جهان هستی و زندگی بشر تأثیرگذارند، ولی کمیت، کیفیت، افزایش، کاهش و... آنها با حس و عقل قابل شناسایی نیست، بلکه تنها از طریق وحی قابل شناسایی‌اند، برای مثال در آیه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ» (انفال / 33)، خداوند دو عامل معنوی تأثیرگذار در زمین را مشخص

کرده است: وجود نبی اکرم ﷺ و استغفار مردم که هر دو مانع نزول عذاب هستند. این نوع عوامل را نمی‌توان با حس و عقل کشف و کنترل کرد، بلکه با وحی، کشف و به بشر گوشزد شده است.

با توجه به این مقدمه، فلسفه اینکه امامان ﷺ رکن زمین یا واسطه فیض می‌باشند، این است که عالم ماده با عالم ملکوت سنخیت ندارد، بنابراین برای ایجاد ارتباط میان دو بخش، رابطی لازم است که با هر دو سنخیت داشته باشد تا فیض الهی از طریق او جریان پیدا کند؛ زیرا حکمت الهی برای هر چیزی سببی قرار داده است. امام صادق ﷺ فرمود:

ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها، فجعل لکل شیئی سبباً. (کلینی، 1390: 1 / 183؛ کاشانی، 1412: 2 / 86) خداوند پدیده‌های هستی را از طریق اسباب آنها به وجود می‌آورد و نمی‌خواهد کاری بدون سبب به وجود آید، بنابراین برای هر چیزی سببی قرار داده است.

رکنیت امامان ﷺ: در روایات فراوانی به این مسئله اشاره شده است، برای نمونه امام

باقر ﷺ فرمود:

لو ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت باهلها كما یوج البحر باهله. (کلینی، 1390: 1 / 253)

اگر امام (حتی برای یک ساعت) از زمین برداشته شود، زمین متلاطم خواهد شد، همان‌گونه که دریا چنین می‌شود.

وجود امام به عنوان یک عامل معنوی، نقشی بسیار حساس دارد، لذا در روایات از آنان به عنوان «ارکان ارض» یاد شده است. امام صادق ﷺ فرمود:

جعلهم الله ارکان الارض ان تمید باهلها. (همان: 280)

خداوند آنان را ارکان زمین قرار داده است تا اضطراب پیدا نکند.

با توجه به معنای رکن که گفته‌اند: «ما یقوم به ذلك الشيء؛ رکن چیزی است که پایداری شیئی به آن بسته است» (جرجانی، 1306: 49) و با توجه

به آنکه از امامان به عنوان «ارکان ارض» یاد شده است، جایگاه آنان در نظام آفرینش روشن می‌شود.

2. مقام امان زمین

یکی از مقامات منشعب از واسطه فیض بودن، ایجاد امنیت است.

فلسفه مقام: جهان هستی، دنیای عمل و عکس‌العمل است و هر چه گفتار، رفتار و افکار، از ما سر می‌زند، در جهان تأثیر دارد. بازتاب بخشی از اعمال ما به‌گونه‌ای است که همه موجودات روی زمین باید نابود شوند.

وَلَوْ يُوَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ
عَلَى ظَهْرهَا مِنْ ذَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ
مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
بِعِبَادِهِ بَصِيرًا . (فاطر / 45)

در کنار این اعمال خطرآفرین انسان‌ها، باید عامل دیگری باشد که از بروز این خطرها پیشگیری کند و آن وجود حجت خداست که خطر را با اعمال و دعایش دفع می‌کند. مقام امان امامان در روایات اسلامی شیعه و اهل سنت مورد توجه قرار گرفته است. در منابع اهل سنت می‌خوانیم:

عن النبي قال: النجوم امان لاهل السماء
فاذا ذهب النجوم ذهب اهل السماء و
اهل بيبي امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بيبي
ذهب اهل الارض. (قندوزی، بی‌تا: 19؛ فسوی، بی‌تا: 538؛ عسقلانی،
1992: 2 / 334؛ ابن حجر، بی‌تا: 9 / 277)

ستارگان وسیله امنیت برای اهل آسمان‌ها قرار داده شده‌اند و اگر از بین بروند اهل آسمان‌ها از بین می‌روند و اهل بیت من وسیله امنیت برای اهل زمین قرار داده شده‌اند و اگر از بین بروند، اهل زمین از بین می‌روند.

در روایات شیعه نیز این مسئله بسیار مورد توجه است. امام عصر علیه السلام در پاسخ به پرسش اسحاق بن یعقوب که «مردم در زمان غیبت چگونه از حضرت استفاده می‌کنند»، پس از توضیحاتی فرمود:

و اني لآمان لاهل الارض، كما ان النجوم امان

لاهل السماء . (طبرسی، 1386: 2 / 284)

بدون تردید من وسیله امنیت اهل زمین هستم، همان‌گونه که ستارگان وسیله امنیت اهل آسمان هستند.

امام عصر علیه السلام درباره نقش دعای خودش در زندگی شیعه فرمود:

انا غیر مهملین لمراعاتکم ولا ناسین لذکرکم و
لولا ذلک لنزل بکم الاواء او اصطلکم
الاعداء . (همان: 323)

مراقبت از شما مورد توجه ماست و به یاد شما هستیم و اگر این توجه ما نبود، مشکلات زیادی برایتان پیش می‌آمد و یا دشمنان شما را از پا می‌آوردند.

مقامات دیگری از قبیل «شهادت بر امت»، «نظارت بر اعمال امت» و «شفاعت» نیز در آیات و روایات اسلامی در نظر گرفته شده است که برای پرهیز از طولانی شدن مقاله از آوردن آنها خودداری می‌کنیم.

نتیجه‌گیری

با بررسی متون حدیثی شیعه و اهل سنت، این نتیجه به دست می‌آید که اهل بیت نه تنها از حوزه اندیشه اسلامی خارج نشده‌اند تا شایسته تکفیر و... باشند، بلکه در نظام تکوین، نقش‌آفرین و در نظام تشریح جایگاه خاصی دارند. جایگاه آنان در نظام تشریح متناسب با مسئولیت جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله تنظیم شده است و در نظام تکوین نیز جایگاه آنان با توجه به آنکه مانند واسطه میان خدا و خلق و به عنوان خلیفه‌الله عمل می‌کنند، تعیین گردیده است.

همچنین این نکته آشکار شد که جایگاه اهل بیت علیهم السلام در نظام تکوین، ذاتی آنان نیست تا آنان را از حد بشر خارج کند و به الوهیت برساند، بلکه مقامات تکوینی و تشریحی آنان جعل از طرف خداوند است و متناسب با مقاماتی که داده شده، مسئولیت‌های سنگینی نیز متوجه آنان شده است.

منابع و مأخذ

1. قرآن کریم.
2. ابن ابی الحدید، عزالدین، 1378 ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
3. ابن اثیر، عزالدین، بی تا، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تحقیق الشیخ علی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
4. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، 1399 ق، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالفکر.
5. ابن عساکر، علی بن الحسن، بی تا، تاریخ مدینه الدمشق، بیروت، دارالکتب العلمیه.
6. ابن حجر هیثمی، احمد بن محمد بن علی، الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، تحقیق عبدالوهاب، مصر، مکتبه القاهره.
7. ابن فارس، احمد، 1404 ق، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام هارون، قم، مرکز الاعلام الاسلامی.
8. ابن کثیر، اسماعیل، 1369 ق، السیره النبویه، بیروت، دارالمعرفه.
9. _____، 1418 ق، البدايه والنهائيه، بیروت، دارالفکر، الطبعة الثانية.
10. ابن مغزلی، علی بن محمد، 1394 ق، مناقب علی بن ابیطالب، تحقیق بهبودی، تهران، المکتبه الاسلامیه.
11. ابن منظور، محمد بن مکرم، 1405 ق، لسان العرب، قم، ادب الحوزه، چ اول.
12. بغدادی، احمد بن علی، بی تا، تاریخ بغداد، بیروت، دارالفکر.
13. بیهقی، ابوبکر بن احمد، 1405 ق، دلائل النبوه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
14. پادشاه، محمد، 1363، فرهنگ جامع فارسی، تهران، خیام، چ دوم.
15. جبران مسعود، 1383، الرائد، ترجمه رضا انزابی نژاد، مشهد، به نشر، چ چهارم.
16. جرجانی، سیدشریف، 1306، کتاب التعریفات، تهران، ناصرخسرو.
17. جوادی آملی، عبدالله، 1386، ادب فنای مقربان، قم، اسراء، چ چهارم.
18. حسکانی، عبیدالله، 1427 ق، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمودی، قم،

مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، الطبعة الثالثة.

19. حلّی، حسن بن یوسف، بی تا، *كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، مشهد، کتابفروشی جعفری.
20. راغب اصفهانی، حسین، 1426 ق، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق صفوان عدنان، قم، طلیعه نور، چ اول.
21. زبیدی، مرتضی، 1414 ق، *تاج العروس*، تحقیق علی بشری، بیروت، دارالفکر.
22. سجادی، سیدجعفر، 1361، *فرهنگ علوم عقلی*، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
23. سیدرضی، محمد بن حسین، 1387 ق، *نهج البلاغه*، تحقیق صبحی صالح، بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولى.
24. صدوق، محمد بن علی، 1418 ق، *معانی الاخبار*، تصحیح غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الرابعة.
25. _____، بی تا، *تجرید الاعتقاد*، مشهد، جعفری.
26. طباطبائی، سید محمدحسین، 1390 ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
27. طبرسی، احمد بن علی، 1386 ق، *الاحتجاج*، قم، مصطفوی.
28. طبرسی، فضل بن الحسن، 1390 ق، *مجمع البیان للعلوم القرآن*، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
29. طبری، احمد بن عبدالله، بی تا الف، *الریاض النضره فی مناقب العشره*، تحقیق عبدالمجید، بیروت، دارالمعرفة.
30. _____، بی تا ب، *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*، تحقیق اکرم بوشی جده، مکتبه الصحابه.

31. طبری، محمد بن جریر، بی تا، *تاریخ الامم والملوک*، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
32. عدة من العلماء، 1379 ق، *المعجم الوسيط*، استانبول، دارالدعوة.
33. عسقلانی، شهاب الدین، 1992م، *مختصر مسند البزار علی الکتب الستة*، تحقیق صبری، بیروت، مؤسسه الرسالة، الطبعة الاولى.
34. عسکری، ابوهلال، 1353 ق، *الفروق اللغویة*، قم، بصیرتی.
35. فراهیدی، خلیل بن احمد، بی تا، *العین*، قم، دارالهجرة.
36. فسوی، یعقوب، بن سفیان، بی تا، *المعرفة والتاریخ*، تحقیق اکرم ضیاء، بیروت، مؤسسه الرسالة.
37. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، بی تا، *القاموس المحیط*، بیروت، دارالجیل.
38. فیومی، احمد بن محمد، 1425 ق، *المصباح المنیر*، قم، هجرت، الطبعة الثالثة.
39. قرطبی، محمد بن احمد، 1405 ق، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
40. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، بی تا، *ینایع المودة*، قم، کتابفروشی بصیرتی.
41. کاشانی، فیض، 1393 ق، *کتاب الصافی*، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
42. _____، 1412 ق، *کتاب الوافی*، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین، الطبعة الثانية.
43. کلینی، محمد بن یعقوب، 1390 ق، *کافی*، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
44. گنجی، محمد بن یوسف، بی تا، *کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب*، تحقیق محمدهادی امینی، نجف، الطبعة الحیدریة، الطبعة الثانية.
45. مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، *موسوعة الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت*، قم، الطبعة الاولى.
46. متقی هندی، علی، 1409 ق، *کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال*، بیروت، مؤسسه الرسالة.
47. مجلسی، محمدباقر، 1403 ق، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، الطبعة الثالثة.
48. محمودی، محمدباقر، بی تا، *ترجمة الامام علی بن ابی طالب*، بیروت، مؤسسه

المحمودی.

49. مرتضوی، سید محمد، 1385، *اهل البيت (علیهم السلام) در نگاه رسول اعظم (ص)*، مشهد، نشر یوسف فاطمه.

50. مشکور، محمدجواد، 1384، *فرهنگ فرق اسلامی*، مشهد، آستان قدس رضوی، چ چهارم.

51. مظفر، محمدرضا، 1388 ق، *المنطق*، قم، اسماعیلیان، الطبعة الثالثة.

52. نسایی، احمد بن شعیب، 1419 ق، *خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب*، تحقیق السید جعفر الحسینی، قم، دارالتقلین، الطبعة الاولى.

53. نوبختی، حسن بن موسی، 1404 ق، *فرق الشیعه*، بیروت، دارالاضواء، الطبعة الثانية.

54. نیشابوری، محمد بن علی، بی تا، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دارالکتب العلمیة.

55. هیثمی، نورالدین، علی بن ابی بکر، بی تا، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، بیروت، مؤسسه المعارف.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی